

سرشو گیج و منگ تکون داد : من نمیفهمم چی داری میگی دختر از حرفات هیچی  
متوجه نمیشم تو بگو چی شده هوم؟؟ من که نمیفهمم چی میگی!

اهی کشیدم: من همونیم که سالهاست دنبالشی!  
تو چشمام دقیق نگاهم کرد نمیدونم تو چه‌رم دنبال چی میگشت انگار میخواست  
بینه واقعی دارم حرف میزنم یا دارم شوخی میکنم

\_اصلا شوخی خوبی نیست

\_اما من کاملا جدیم  
\_من متوجه حرفات نمیشم نمیدونم چی داری میگی یعنی چی تو همونی هستی که  
سالهاست دنبالشم؟؟؟

\_من گندمم

یکه ایی خورد و با چشمایی که نزدیک بود از حدقه بزنه بیرون نگاهم کرد

\_هیچ میفهمی داری چی میگی؟؟این چه جور شوخی مسخره ایی؟؟

\_بخدا دارم جدی میگم مگه همیشه نمیگفتی چشمام تورو یاد یه نفر میندازه؟؟ خب  
اون یه نفر منم

بلند شد و تند تند سرشو تکون داد : نه اینم بازی جدید حمیده مطمئنم

\_بخدا هیچ بازی در کار نیست من دارم جدی میگم

داد زد : دروغه... اگه تو گندمی پس چرا چهرت عوض شده؟؟ چرا سر از پیش حمید در آوردی؟؟

سرمو پایین انداختم: یکم صبر کن چرا جواب همه ی سوالاتو الان میخوای؟؟

با این حرفم بازم خندید :دیدي گفتم تو گندم نیستی؟؟

تو چشماتش نگاه کردم: هستم من خودم گندم

\_گندم من خیلی فرق داشت اون کلی با تو فرق داشت... تو و اون خیلی باهم فرق دارید نمیتونید منو گول بزنید

\_اره این گندم با اون گندم فرق داره چون امید روم اسید ریخت و حمید صورتمو جراحی کرد...

همش ۱۴ ساله م بود که اسید ریختن رو صورتم میفهمی؟؟ هنوزم زیر ارایش از سوختگی صورتم معلومه

– تو دروغ میگی

پس من کاملاً حدسم اشتباه بود هیچ وقت نمیتونست عاشق شخصیت زیبا بشه چون  
اون شخصیت گندم رو میخواست

بلند شدم و سرمو تکون دادم: باشه اقامعلم جذابه کارات سر کلاس درس یادم نرفته

تو چشمام نگاه کرد اما من اونو با کلی بهت و ابهام تنها گذاشتم دلم گرفته بود  
انتظار نداشتم بعد از این همه مدت اینجوری باهام رفتار کنه همین که پامو تو  
پارکینگ گذاشتم اشکام رو گونه م جاری شد  
خدا حالا چی میشه؟؟ پیشمون بودم از اینکه همه چی رو بهش گفتم کاش لال میشدم  
و چیزی نمیگفتم  
گریه کنان شماره حمید رو گرفتم بعد از چندتا بوق جواب داد  
– چی شده؟؟

– حمید

با شنیدن صدای گریه م مکثی کرد و متعجب تر گفت : چی شده؟؟ چرا گریه میکنی؟؟

– به جمال همه چیز رو گفتم باور نکرد

هیچ صدایی از حمید شنیده نشد ... انگار اونم شوکه شده بود...

\_حمید

با شنیدن صدام به خودش اومد :چی؟؟ چی شد که بهش گفتم؟؟؟

\_خودمم نمیدونمم فقط بهش گفتم و اونم باور نکرد

\_الان کجایی؟؟

\_تو پارکینگ خونه ش

\_بیا خونه ی ما سریع

باشه ایی گفتم و قطع کردم یه لحظه هم اشکام بند نیومد تند یه ماشین گرفتم و بعد رفتم به طرف خونه ی حمید اینا

همین که ژینا در رو باز کرد خودمو انداختم تو بغلش و پرصدا زدم زیر گریه

\_اون منو نمیخواد میگه دروغ میگی تو گندم من نیستی فکر میکنه من لیاقت گندم بودن رو ندارم

حالا من چیکار کنم؟؟ اصلا چرا بهش گفتم؟؟

\_هیس اون الان تو شوکه همه چی درست میشه قول میدم